



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: امارات و ظنون

تاریخ: ۵ آذر ۱۴۰۳

موضوع جزئی: ۵. حجیت خبر واحد - ادله حجیت خبر واحد - دلیل اول: کتاب - آیه نبأ - مصادف با: ۲۳ جمادی الاولی ۱۴۴۶

اشکال دوم - بررسی پاسخ محقق خراسانی به اشکال دوم - اشکالات امام خمینی: اشکال اول - اشکال دوم

جلسه: ۴۴

سال شانزدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در اشکال دوم به استدلال به مفهوم شرط در آیه نبأ و مفهوم شرط بود. عرض کردیم یک اشکالی از قدیم الایام مطرح بود که محقق خراسانی در کفایه این اشکال را به همراه جوابی که از این اشکال دادند، متعرض شدند. پاسخ محقق خراسانی به ضمیمه توضیحی از ناحیه محقق نایینی و محقق عراقی دیروز بیان شد، این دو توضیح از آن جهت بیان شد که این پاسخ به نحو کاملتری ارائه شود. حال می‌خواهیم ببینیم آیا این پاسخ قابل قبول است یا خیر؟

اشکال این بود به مفهوم شرط نمی‌شود تمسک کرد زیرا معارض دارد، معارض آن هم تعلیلی است که در آیه بیان شده است «أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ» محصل پاسخ این است که تعلیل مقدم بر مفهوم است و جهت تقدیم تعلیل بر مفهوم نیز بیان شد، لذا مشکله تعارض بین مفهوم و تعلیل که در اشکال مطرح شده، برطرف گردید.

بررسی پاسخ محقق خراسانی به اشکال دوم

این پاسخ از ناحیه برخی از اعظام مورد خدشه قرار گرفته است، از جمله امام خمینی و برخی دیگر، لکن قبل از اینکه اشکالات این بزرگان را به این پاسخ بیان کنیم، مقدمه‌ای عرض می‌کنم در مورد تعلیل در آیه.

اساس اشکال دوم بر این مبنا استوار است که «أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ» علت باشد نه حکمت، فرق این دو چیست؟ اینجا یک احتمال این است که «أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ» علت باشد برای وجوب تبیین. وقتی می‌گوییم علت باشد یعنی یلزم من وجوده، الوجود و من عدمه، العدم؛ علت چیزی است که معلول، وجودا و عدما دائر مدار آن است. با بودن علت معلول هست، با نبودن علت، معلول نیست، یعنی هم وجودا تابع است و هم عدما. اگر ما گفتیم «أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ» علت است برای تبیین، معنایش این است که هر جا نگرانی و خوف از اصابت القوم بجهالة باشد تبیین واجب است. لذا فرقی نمی‌کند که خبر عادل باشد یا خبر فاسق، هر کاری که از روی نا آگاهی انجام شود باید از آن پرهیز شود. خبر عادل هم چون مفید علم نیست این خطر را دارد که منجر به اصابة القوم بجهالة شود.

اگر گفتیم حکمت است، در حکمت وابستگی در ناحیه وجود هست ولی در ناحیه عدم، وابستگی نیست. حکمت چیزی است که یلزم من وجوده الوجود و لایلزم من عدمه العدم؛ آنچه بودنش مستلزم بودن آن شیء است، ولی نبودنش منجر به نبودن آن شیء نمی‌شود، مثال هم زیاد می‌شود برایش بیان کرد، مثلا در باب عده زنان این بحث وجود دارد که آیا احتمال بچه داشتن و حامله بودن یا اختلاط المیاء، علت عده است یا حکمت عده؟ اگر گفتیم علت است، معنایش این است که اگر به طریقی یقین به عدم ولد

پیدا کردیم دیگر عده لازم نیست، مثل زنی که رحمش را خارج کرده، دیگر عده لازم ندارد، زیرا احتمال بچه دار شدن برای او نیست. یعنی در ناحیه وجود و عدم حکم تابع علت است اما اگر گفتیم حکمت است در ناحیه وجود این تعبیت وجود دارد یعنی وجوب عده تابع احتمال ولد است، ولی عدم وجوب عده تابع عدم احتمال ولد نیست؛ یلزم من وجوده الوجود ولی لایلزم من عدمه العدم. اینجا اگر ما «أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ» را حکمت فرض کردیم اینطور نیست که اگر اصابت القوم بجهالة منتفی بود تبیین منتفی شود.

این دو احتمال اصلی در مورد «أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ» وجود دارد، لکن به قرائنی این را حمل بر علت کرده‌اند، گفتند «أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ» در اینجا علت است، آنهایی هم که گفتند حکمت است قرائن و شواهدی بیان کردند.

در مجموع احتمال اینکه اینجا علت باشد قوی‌تر است از احتمال حکمت بودن، پس اصل اشکال و پاسخی که به این اشکال داده شده، مبتنی بر این است که «أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ» علت باشد و حق هم همین است.

حال شما این دو احتمال را به ضمیمه احتمالاتی که در مورد معنای جهالت وجود دارد، در نظر بگیرید چندین احتمال در این آیه پیش می‌آید یکی اینکه جهالت را به معنای عدم العلم بگیرید یا به معنای سفاهت بگیرید. آن وقت هر یک از این احتمالات قابل بررسی است که آیا دلالت بر حجیت خبر عادل می‌کند یا خیر. ما اگر بخواهیم جدا جدا این آیه را بررسی کنیم، هم زمان می‌برد و هم ضرورتی ندارد. فقط این توضیح را دادم که بدانید اساس اشکال اول این بود که شرط مذکور در این آیه شرط محقق موضوع است، لذا آیه مفهوم ندارد پاسخ و بحث‌ها را دید) اشکال دوم این است که مفهوم شرط در این آیه معارض با علت است و لذا نمی‌توان به آن استناد کرد. پس اساس اشکال دوم مبتنی بر این است که «أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ» علت باشد. ملاحظه کردید که پاسخ محقق خراسانی برای رفع این تعارض بر همین اساس استوار بود که این علت است. من این مقدمه را بیان کردم که بدانید احتمال حکمت بودن «أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ» نیز وجود دارد لکن حق آن است که علت است.

اشکالات امام خمینی

دو اشکال اینجا امام خمینی اینجا مطرح کردند که به نظر می‌رسد که هر دو قابل توجه است.

اشکال اول

اگر در یک جمله شرطیه علت بیان شود، به طور کلی آن جمله شرطیه دیگر مفهوم ندارد. اینکه گفته شد در تعارض بین مفهوم و علت، علت مقدم می‌شود بر مفهوم، معنایش این است که جمله مفهوم دارد لکن مغلوب علت می‌شود. امام خمینی می‌فرماید اصلاً در چنین جمله‌ای ما چیزی به نام مفهوم نداریم. توضیح مطلب:

ایشان می‌فرماید این مشهور است که اگر جمله شرطیه به نوعی دلالت بر این کند که شرط علت منحصراً جزاء است، اینجا جمله شرطیه دارای مفهوم است، مثلاً اگر متکلم بگوید «ان جائك زيد فاکرمه» و ما مجئ زيد را علت منحصراً اکرام بدانیم و معلوم شود که این شرط علت منحصراً اکرام است، اینجا مفهوم ثابت است. به این معنا که اگر زيد نیامد اکرامش واجب نیست. اگر ما بفهمیم که این شرط علت منحصراً است طبیعتاً وقتی شرط منتفی شود حکم دیگر ثابت نیست.

ولی اگر در جمله شرطیه خود متکلم یک علت دیگری ذکر کند و تصریح کند به علت، دیگر آن شرط جنبه علیت ندارد مثلاً بگوید «ان جائك زيد فاکرمه لسیادته» اگر زيد آمد اکرامش کن چون سید است. اینجا درست است که شرط ذکر شده، ولی خود متکلم علت وجوب اکرام را بیان کرده که عبارت است از سیادت. پس اینجا دیگر شرط علیت منحصراً ندارد، وقتی علت منحصراً بشود

اصلا مفهومی وجود ندارد، زیرا در جملات شرطیه مفهوم وقتی ثابت است که شرط علت منحصره باشد، اما وقتی خود متکلم یک امر دیگری را به عنوان علت بیان کرده اینجا معلوم می‌شود شرط اگر هم دخالت داشته باشد دخالتش جزئی است، انحصاری نیست، علت منحصره نیست و در جایی که شرط علیت منحصره برای جزاء نداشته باشد مفهوم ثابت نیست.

در مانحن فیه مسئله از این قرار است. «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ»، دقیقا مانند مثالی است که بیان کردیم. اگر فاسق برای شما خبری آورد تبیین کنید به این دلیل که مبدا به قومی از روی جهالت برخورد کنید، حال جهالت را به هر معنایی بگیرید. با تصریح آیه به علیت «إصابة القوم بجهالة» معلوم می‌شود مجئ الفاسق بالخبر علت منحصره تبیین نیست. اگر علت منحصره نباشد این جمله شرطیه دیگر مفهوم ندارد. و لذا بحث از تعارض تعلیل و مفهوم و اینکه چگونه تعلیل مقدم شود یا اینکه مفهوم مقدم شود معنا ندارد. پس کأنه اصل وجود مفهوم در کلام ایشان مفروغ عنه دانسته شده است، منتهی گفته که تعلیل بر مفهوم مقدم است. لکن امام خمینی می‌فرماید که اصلا مفهومی وجود ندارد تا تعلیل بر آن مقدم شود.

اشکال دوم

محقق خراسانی برای فرار از اشکال فرمودند جهالت به معنای عدم العلم نیست بلکه به معنای سفاهت است. امام خمینی می‌فرماید اینجا جهالت به معنای عدم العلم است نه سفاهت دو قرینه و شاهد نیز بیان می‌کند.

قرینه اول: خود کلمه «تبینوا» است، اینکه می‌فرماید تبیین کنید یعنی به دنبال کشف واقع باشید، یعنی یک طوری بفهمید که واقع چیست و علم و آگاهی پیدا کنید. چه زمانی واقع برای انسان کشف می‌شود؟ وقتی انسان علم پیدا کند، آن وقت است که واقع برایش کشف شده است.

قرینه دوم: مطالبی است که اهل لغت در ذیل واژه جهالت گفتند. شما نگاه کنید که در کتب لغت کسی جهالت را به معنای سفاهت نگرفته است، جهالت در مقابل علم است.

پس نه لغت به ما اجازه این کار را می‌دهد، نه خود این آیه به ما اجازه می‌دهد که جهالت را حمل بر سفاهت کنیم. جهالت یک معنای روشن و واضحی دارد و آن هم عدم العلم و عدم آگاهی است.^۱

بر این اساس کأنه معنای آیه این است که اگر فاسق برای شما خبری آورد باید تبیین کنید تا واقع برای شما کشف شود، علم پیدا کنید که مبدا از روی جهالت با یک قوم برخوردی کنید که موجب ندامت و پشیمانی شما شود، این معنای آیه است. پس این پاسخ و مطلبی که در مقام رد بر اشکال دوم گفته شده است قابل قبول نیست.

خلاصه بحث

اشکال دوم را عرض کردیم. پاسخ محقق خراسانی را نیز گفتیم، به ضمیمه برخی توضیحاتی که برخی شاگردان ایشان مثل محقق نایینی دادند. حال می‌خواهیم این اشکال و پاسخ را بررسی می‌کنیم که اینجا اصلا اینجا مفهومی وجود ندارد که بخواهد تعارض بین تعلیل و مفهوم پیش بیاید.

^۱ تهذیب الاصول، ج ۲، ص ۴۴۳.

با این بیان هم آن سخن پاسخ دهنده و هم اصل اشکال زیر سوال می‌رود. زیرا اصل اشکال تعارض بین مفهوم و تعلیل بود و پاسخ هم این است که اصلاً مفهومی در کار نیست. لذا پاسخ نیز زیر سوال می‌رود، زیرا آن هم مبتنی بر پذیرش مفهوم بود، لکن ایشان می‌گویند اینجا اصلاً مفهومی نیست و تعارضی وجود ندارد تا بخواهیم تعارض را رفع کنیم. این دو اشکال تا اینجا قابل قبول است و پاسخی که نسبت به اشکال دوم داده شد، مردود دانسته شد.

بحث جلسه آینده

پاسخ دیگری نیز اینجا بیان شده است که محقق نایینی دادند و برخی دیگر نیز قبول کردند که باید بررسی شود؟

«والحمد لله رب العالمین»